



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

آیات قرآن به طوایفی تقسیم شد که در مورد هر کدام بحث کوتاهی کردیم و گذشتیم، طایفه‌ای که علم را از نعم الهی می‌داند، در گروهی از آیات تمجید از علماء شده است، آیاتی که دعوت به طلب سؤال از اهل بیت می‌کند و آیه تفقه. چند دسته از آیات بود که مضمون آن‌ها به مضامین سه‌گانه‌ای برمی‌گشت که در روایات هم بود و عمده حول محور علم به معنای محدود دینی و خاص بود.

نهایتاً به دسته پنجم رسیدیم که گروه کثیری از آیات بود که ما را دعوت به تفکر در خلقت خودمان، عالم خلقت، آسمان و زمین و همین‌طور دعوت به تفکر در تاریخ و سیر اقوام و سنن حاکم بر آن‌ها می‌کرده است. دسته آخر باب جدیدی است که متفاوت با مجموعه روایات و آیاتی است که تاکنون به آن پرداختیم. البته با یک اعتبار تقسیم خاصی کردیم که به آن اشاره شد و از آن گذشتیم، به اعتبار دیگر می‌شود این‌ها را به آیاتی تقسیم کرد که دعوت به تفکر به عالم خلقت یا تفکر در خودمان می‌کنند و آیاتی که ما را دعوت به اقوام و تاریخ و ملل گذشته می‌کنند. لازم نیست فقط به آیاتی مراجعه بکنیم که امر به نظر یا تفکر و یا سیر در ارض دارد، بلکه همه آیاتی که جلوه‌های گوناگون آیات خدا را بیان می‌کند به‌نوعی دعوت به تفکر و دعوت به تأمل و شناخت و علم و دانش است. این گروه جدیدی از آیات بود که آوردیم.

بنابراین آیات را به پنج دسته تقسیم کردیم و دسته پنجم باب جدیدی دارد که با همه بحث‌هایی که تاکنون داشتیم تفاوت دارد. همان‌طور که آیاتی به این سبک و سیاق داریم که دعوت به تفکر خلقت و زمین و زمان و تاریخ و حوادث گوناگون کرده است، در روایات هم همین خط تداوم پیدا کرده است و در بسیاری از روایات با همین مضامین مواجه هستیم. این بحث‌ها در آیات هست که بحث‌های مهمی است و باید به آن توجه داشت.

نتیجه مباحث گذشته

بنابراین تاکنون از روایات و آیات با طوایف گوناگونی که داشتند، نتوانستیم از محدوده علم دینی بیرون برویم، اما این آیات وارد عرصه جدیدی شده است، فضا یک فضای دیگری است و آن تفکر در نظام خلقت و همین‌طور تاریخ و خود انسان است. باید ببینیم چه مضمون جدیدی برای ما دارند و چه دلالتی دارند.



سؤالات مطروحه در آیات

- سؤالات پنج شش‌گانه‌ای در این آیات مطرح است که به چند مورد اشاره کردم و در حدی که فرصت باشد به چند تای آن پاسخ می‌گوییم. سؤالاتی که اینجا داریم به این ترتیب هست که؛
- آیا این آیات ما را دعوت به تماشاگری آنچه در هستی مکشوف است می‌کند، یا ما را به تأمل و تعمق در آن‌ها و کشف قوانین آن‌ها می‌کند؟
 - سؤال بعد این است که عوامل و ترغیباتی که در این آیات هست و در امتداد آن در روایات هم آمده آیا اوامر مولوی است یا ارشادی؟
 - سؤال بعد این است که آیا این‌ها مفید وجوب و الزام هستند یا همان استحباب و رجحان را افاده می‌کنند؟
 - سؤال چهارم این است که آیا این اوامر نفسی یا طریقی یا غیری هستند؟
 - سؤال پنجم این است که از جهت عینیت و کفائیت آیا این‌ها چیزهای علمی است یا کفایی؟
 - سؤال ششم که سؤال مهمی است آیا این‌ها مطلق هستند یا مقید به قیود و شرایط خاصی هستند؟ که توضیح خواهیم داد.

پاسخ به سؤالات

در این آیات باید وضعیت این شش سؤال مشخص شود و به آن پاسخ داده شود. به ترتیب پاسخی که به این سؤالات به ذهن می‌آید و لازم است به آن توجه شود عرض می‌کنیم.

سؤال و پاسخ اول

سؤال اول سؤال ساده‌ای است و جواب دشواری ندارد آیه‌ای که می‌فرماید: «قُلْ أَنْظَرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (یونس/۱۰۱) یا «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ» (عنکبوت/۲۰) یا «أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ» (ق/۶) و همین‌طور آیاتی که به تعبیر نظر است یا «اولم يتفكروا» یا «يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (بقره/۲۱۹) و امثال این‌ها. آیا آنچه مشهور است می‌گوید به عمق این‌ها دقت کنید و به ارتباط خدا برسید یا اینکه در خود این‌ها به لحاظ تکوینی و علمی ما را دعوت به تعمق و کشف قوانین و امثال این‌ها می‌کند؟ ممکن



است کسی توهّم بکند که اینکه قرآن می‌فرماید: روی چیزهایی که پیرامون شما را گرفته است دقت معنوی بکنید؛ یعنی درس توحید و معاد از آن بگیرید، این منظور است یا چیزی فراتر از این است؟

ظاهر این است که این تعبیر و تفکر و نظر چیزی عام است، درواقع هم جلوه‌های ظاهر عالم را می‌گوید که نگاه بکنید و هم ما را دعوت به نفوذ باطن این‌ها و کشف قوانین آن می‌کند. علت این است خود تعبیر نظر که بار خاصی دارد، ولی اگر از آن بگذریم تعبیر تفکر و این‌ها را می‌رساند؛ بنابراین خیلی سطحی‌نگری می‌خواهد که کسی بگوید، این آیات می‌گوید در همان چیزهایی که مکشوف است تأمل بکنید تا خدا را بیابید، یا به راز معاد پی ببرید. این طور نیست. مخصوصاً آیاتی که مربوط به سیر در تاریخ است «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ» (روم/۴۲) و امثال این که عملاً می‌گوید چیزهایی را که اصلاً معلوم نیست، کشف کنید و در عداد همان آیات مثلاً آیاتی که در سوره عنکبوت یا در سوره نحل می‌باشد، آیاتی که سنن جدیدی را بیان می‌کند و چیزهای غیر مکشوفی را برای انسان نشان می‌دهد و توضیح می‌دهد. به نظر نمی‌آید این نکته مهمی باشد و ظاهر آن همین است. پس مفاد آیات هر چه بشود ما را با شناخت علمی و متعمقانه دعوت به شناخت طبیعت، هستی، انسان، تاریخ و امثال این‌ها می‌کند. این یک جهت است که چندان مهم نیست.

با ابزار فکر و آگاهی چیز جدیدی را کشف می‌کنیم، این فکر است، شما این را روی تفکر قیاسی که منطقیین می‌گویند نبرید اختصاص به آن ندارد هم نظر، هم تعقل، هم تفکر امکان دارد در اصطلاح منطق تبدیل ارتکاز اجمال به تفصیل باشد و الا اطلاق دارد، معنای عام است اصولاً خود نظر هم آن را می‌رساند؛ «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه/۱۷) به این معنا نیست که چیزهایی که الان می‌دانید، بلکه بروید ببینید و بیشتر کشف بکنید.

تفکر هم که می‌گوید؛

اولاً: اعم است،

ثانیاً: مقدمات آن را هم می‌گیرد یعنی اگر مشاهده بکنید، چیز جدیدی ببینید و روی آن هم بیندیشید، جدای از آن نیست در روایات همین طور است. مثلاً امام صادق (ع)، خود ائمه وقتی که جلوه‌های خلقت انسان و امثال این را ذکر می‌کنند عملاً در یک چیزهای که خیلی هم واضح و روشن نیست، رفتند، یعنی چیزهایی که متخصصان فن آن‌ها را می‌فهمند را بیان کرده و مثلاً در توحید مفضل و جاهای دیگر به شناخت آن‌ها دعوت می‌کند، این مجموعه را ببینیم هیچ تردیدی در آن نمی‌شود که نگاه سطحی نیست که در مورد چیزی که می‌دانید فکر بکنید تا به آیات خدا



بی برید. فقط این نیست، یعنی نفوذ به عمق و شناخت پدیده‌های مختلف این را می‌رساند. این در مورد بحث اول است که خیلی سؤال مهمی نیست،

سؤال و پاسخ دوم

سؤال بعدی که مطرح می‌شود این است که آیا مجموعه آیات و روایاتی که به این بحث‌ها مرتبط است دال بر یک نوع الزام و وجوب است یا مطلق رجحان را می‌گوید؟

مجموعه آیات و روایاتی که در تداوم همین آیات وارد شده است ما را به تأمل در خلقت، هستی، آسمان، زمین دعوت کرده، آیا این دعوت الزامی است، یعنی ما را الزام به تفکر و تأمل و شناخت کرده است یا مفید استحباب و رجحان است؟ آنچه اینجا استفاده می‌شود چیزی در حد رجحان و استحباب است، علت این است که درست است که در بعضی جاها امر داریم «اولم ينظروا» یا «انظروا» یا «فانظر إلى آثار رحمة الله» امر است و امر ظهور در وجوب دارد، منتهی احکام الزامی باید محدود و مضبوط باشد و چیزهایی که محدود و مضبوط نیستند و مراتب دارند و تشکیکی هستند، چاره‌ای نداریم مگر اینکه حمل بر رجحان و استحباب بکنیم. نظیر روایتی که گاهی می‌خوانیم «إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضُونَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرُوجُهُ»^۱ «إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ» (انفال/۷۳)

بررسی دلالت روایت

روایت فوق روایت معتبری است که می‌گوید اگر خواستگاری آمد که خلق و دین او را می‌پسندی باید تزویج بکنید، مرحوم صاحب حدائق از این استفاده الزام کرده و گفته اگر خواستگاری آمد که خلق و دین او را می‌پسندی، واجب است که پاسخ مثبت بدهی.

ولی معمولاً این را قبول ندارند، دلایلی دارد:

- یکی از قرائن این است که حضرت می‌فرماید: خلق و دین که خلق، یک چیز مضبوط و محدود نیست، وقتی که موضوع، متعلق، شرط، یکی از قیود حکم امر غیر محدود و مضبوط شد، ذو مراتب شد و تشکیکی شد اگر به این شکل درآمد نمی‌شود گفت که الزام هست. درواقع منظور رجحان و استحباب است منتهی در غالب الزام

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص: ۷۶.



که بیان می‌شود برای تأکید هست، این قاعده کلی اصولی است. در بحث فعلی همین‌طور است، اینکه ما به شناخت آسمان و زمین و خلقت و تفکر در خودمان دعوت شده‌ایم، چیزی نیست که حد و حدود مضبوط و مشخصی داشته باشد تا بگوییم ما را الزام به یک امر مشخصی می‌کند، این‌ها همه چیزهای ذو مراتب تشکیکی و غیر محدود و مضبوط است. دعوت شارع به یک امری که محدود و مضبوط نیست، تشکیکی و متنوع هست این دعوت، دعوت ترغیب استجابی و رجحانی است نه دعوت الزامی، چون دلیل همراه خود آن است اگر بخواهد الزام بیاورد، عرف می‌گوید الزام باید محدود و مضبوط باشد، شرط و متعلق و قید آن علی‌القاعده باید مضبوط و محدود باشد،

- ممکن است امور ثانوی اجمال و ابهامی ایجاد کند؛ بنابراین دعوتی که در این آیات هست و ما را به نظر در زمین و آسمان و در حالات و اقوام گذشته فراخوانده‌اند، این نظر حد معین و مضبوطی ندارد تا بگوییم شرع گفته این واجب است، چنین چیزی نیست، نظری است که ذو مراتب است و حد یقفی هم ندارد، لذا ظهور در استحباب پیدا می‌کند.

نتیجه

پس همه آیاتی که «انظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اگر ما بودیم و ظاهر بحث اصولی، این امر است. نگاه بکنید در آسمان و زمین چیست، ولی وقتی در این نکته دقت بکنیم می‌بینیم که انظروا یک انظروی رجحانی است و بیش از رجحان نمی‌رساند. این پاسخ سؤال دوم بود.

سؤال و پاسخ سوم

سؤال سوم که اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، این است که آیا این‌ها مولوی است یا ارشادی؟ عواملی که داریم «انظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «فانظر إلى آثار رحمة الله» و تعابیر دیگر، این‌ها دال بر رجحان هست و دعوت به تعمق و کشف قوانین هم می‌کند همان‌طور که در مباحث قبلی عرض کردیم.

آیا این‌ها از یک موضع مولوی است یا ارشاد به یک فهم عقلی است؟ اصولاً عقل می‌گوید علم خوب است، شناخت عالم خوب است و از جمله شناختی که مقدمه‌ای برای معرفت خدا هم بشود. قطعاً اگر خود عقل بود و این



آیات هم نبود، این را می‌فهمید که خداشناسی که الزام عقلی دارد، عقل این را می‌فهمد که آنچه به درد خداشناسی بخورد رجحان است.

بنابراین ملاک حکم عقلی بر رجحان اینجا داریم دو ملاک هم داریم. عقل یک نوع دعوت رجحانی و استجابی عقلی به کشف قوانین طبیعت عالم و معرفت عالم دارد به دو ملاک:

- یکی علم و شناخت و کشف مسائل نور هست و رجحان و ارزش دارد، به‌طورکلی این یک ملاک رجحانی است که عقل این را می‌فهمد؛ مثلاً علم نور هست و هر چه انسان بیشتر بداند بهتر است، خود شناخت ارزش دارد.

- ملاک دوم هم که خاص این است که در موردی که این شناخت وسیله و مقدمه‌ای برای معرفت خدا و امثال این مسائل شود عقل تأکید بیشتری دارد و حسن و پسندیدگی این را درک می‌کند و می‌فهمد.

آنچه مسلم است دو ملاک رجحان در اینجا وجود دارد؛ اما بحث این است که آیا این تأکیدی که شارع کرده و اوامری آورده است، ارجاع به همین فهم عقل است، آیات تأکید بر همان می‌کند که خود ما هم می‌فهمیدیم، یا اینکه نوعی اعمال مولویت هم شده است. هیچ تردیدی نداریم که در این امر شارع، نکات عقلی ملحوظ است یعنی این دو نکته عقلی که رجحان است در امر شارع ملحوظ است، منتهی می‌خواهیم ببینیم در فراتر از این اعمال مولویتی همه شده است یا نه؟

اگر به قاعده‌ای برگردیم که برای مولویت و ارشادیت آوردیم، باید این‌ها را حمل بر مولویت بکنیم. گفتیم اوامر بر مولویت و مثبت شرعی حمل می‌شود، مگر اینکه مشکل عقلی از تسلسل و دور و این‌ها پیش بیاید یا لغویت و امثال این‌ها. اینجا هیچ‌کدام آن‌ها نیست، مشکل عقلی روشن نیست، مثل «اطیعوا الله» نیست که در آن تسلسل لازم باشد، لغویت هم لازم نمی‌شود، برای اینکه اگر این اوامر الزامی بود، امکان داشت کسی بگوید؛ اگر کسی این اوامر را ترک بکند به تنهایی نمی‌توان به خاطر این اوامر او را عقاب کرد، اگر کسی از یک راهی خداشناسی را دارد ولی این نوع تأمل در آیات را انجام ندهد، آیا عقابی می‌شود؟ عقل نمی‌گوید عقابی می‌شود و ذهنیت متشرعه و عقلی ما قبول ندارد، برای اینکه عقابی بر این‌ها مترتب است، ولی اینکه گفتیم این‌ها فقط استحباب و ثواب می‌آورد عقل منعی از آن ندارد که شارع برای نظر در آسمان و زمین کشف قوانینی که بر تاریخ حاکم بوده و امثال این‌ها ثوابی بدهد، چون استحباب را رسانده، اگر ارتکاز روشنی در اینجا داشتیم که می‌گفت نه - می‌دانم که شارع ثواب ویژه‌ای



بر این تأمل و کشف قوانین قرار نداده است و نمی‌تواند بدهد - یا منع عقلی داشتیم مثل تسلسل و این‌ها، یا اینکه بخصوص می‌دانستیم چنین ثوابی بر این امر مترتب نیست، در این صورت ارشادی می‌شد؛ اما ظاهر این است که هیچ منعی ندارد، می‌گوییم شارع ما را به شناخت عالم طبیعت و زمین و زمان و مکان و امثال این‌ها دعوت کرده و می‌خواهد به این‌ها ثواب بدهد، پس تا این حد از اصالة المولویه وجهی ندارد که ما از آن دست برداریم. البته نکته‌ای باقی می‌ماند که در بحث‌های بعدی باید روشن شود که در آنجا نگاه ثانوی به این بحث می‌کنیم. علی‌القاعده هیچ منعی ندارد که خدا بر این ثوابی قرار دهد و می‌توانیم آن را حمل بر مولویت بکنیم. اگر این‌ها ظهور در الزام دارد و بعد عقل ما می‌گفت که عقابی ندارد، می‌گفتیم، گفته شارع ارشاد است. عقلی که می‌گوییم، نه عقل مستقل و قطعی، بلکه ارتکازات عقلایی و متشرعی وجود دارد که عقاب مستقل بر این امر ندارد، عین بحث علم (مبحث قبلی) که عقل که یک حکم مستقلی نداشت که اگر دنبال علم نروید، عقاب نداری، منتهی می‌گفتیم با مجموعه جو و فضایی که از شرع سراغ داریم بعید می‌دانیم که روز قیامت ما را دو مؤاخذه بکنند، یکی برای اینکه چرا نمازت را نخواندی، یکی چرا مسئله را یاد نگرفتی، این یک استبعاد عقلایی بود نه حکم عقلی، این نوع استبعاد در یک فضای شرعی کافی است برای اینکه بگوییم ارشادی است، می‌گوییم این نکته هم در اینجا نیست، برای اینکه الزامی نبود که عقاب باشد تا بگوییم عقل (عقل ما و عقلاء) استبعاد و عقاب دارد. چیزی که از این‌ها استفاده می‌شد یک نوع جعل ثواب و رجحان و استحباب است، این را هم عقل بعید نمی‌داند که شارع بخصوص برای این‌ها جعل ثواب و عقاب بکند تا این حد مانعی در برابر مولویت این اوامر و نواهی اوامر به شناخت عالم و کشف قوانین عالم در اینجا وجود ندارد.

نتیجه

این هم سؤال سوم است که آیا این آیات ما را دعوت مولوی به شناخت عالم می‌کند؟
ظاهر «انظروا ماذا فی السماوات والارض» الزام است.
تویخ‌ها در جایی است که کسی خداشناسی را نداشته باشد.
حداقلی که الزام دارد این است که انسان خدا را بشناسد یک حدی از مقدمات که برای معرفت خدا لازم است.
البته آن الزام دارد، عقل هم می‌فهمد، منتهی این آیات چیزی خیلی فراتر از آن را می‌گوید، وقتی چیز فراتری



می‌گوید نمی‌توانیم بگوییم الزام دارد. یک حد خیلی اقلی از الزام داریم که عقل هم می‌فهمد، اما اینکه دعوت به توسعه این علم و معرفت و شناخت‌های جدید بکند، الزامی ندارد.

یک حدی از الزام اینجا داریم و می‌شود این آیات را جامع گرفت، عقل حدی از الزام را می‌فهمد و آن را شامل می‌شود ولی فراتر از الزامی نیست، بعید نیست جامع آن باشد، عیبی ندارد.

سؤال و پاسخ چهارم

سؤال چهارم این بود که این اوامر و دعوت به شناخت عالم و طبیعت و قوانین عالم و تاریخ و طبیعت و امثال این‌ها، آیا اوامر نفسی است یا طریقی یا غیری؟

می‌گفتیم امر چه شرعی باشد، چه عقلی باشد، این تقسیم در هر دو جاری می‌شد، گاهی نفسی است، گاهی طریقی و گاهی غیری و تعریفات آن‌هم قبلاً روشن شده است.

سوالی که مطرح است این است که آیا این اوامر که در اینجا ما داریم، «انظروا ماذا فی السماوات والارض» و «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه/۱۷) و همین‌طور آیات فراوانی که داریم، آیا این‌ها اوامر نفسی است یا طریقی است یا غیری؟

احتمال اینکه این‌ها طریقی باشد در اینجا نیست، برای اینکه طریقی در علمی می‌گوییم که منجز یک تکلیف می‌شود، طریقت جایی است که علم ما منجز تکلیف شود، راهی برای شناخت تکلیف شود، این معرفت‌های عالم طبیعت و این‌ها گر چه برای شناخت خداست، ولی راهی برای شناخت تکلیف نیست، مقدمه برای شناخت خدا یا شناخت تکالیف هست، ولی راه برای تنجیز تکلیف نیست. طریقت جایی است که می‌گوید برو حکم خدا را بشناس، شما تکالیفی دارید بر شما الزام می‌کنیم که از تکالیف خود آگاه شوید، این طریقی می‌شود، برای اینکه علم من منجز تکالیف من است، یعنی تکالیف را بر من روشن می‌کند. منظور از رفتن در اینجا برای اینکه این‌ها را بشناسد و نهایتاً هم خدا را بشناسد بحث این نیست که تکالیفی وجود دارد، علمی داریم. این راهی است برای اینکه تکالیف بر شما منجز شود، بنابراین این علم و شناخت عالم و طبیعت طریق برای تنجیز و تعزیر نیست.

سؤال: منظور از طریق، کدام طریق است؟



جواب: طریقی که در ذهن شما هست طریق مقدمی است، یعنی علم شما مقدمه یک علم دیگر است، شناخت عالم مقدمه معرفت خداست، این همان وجوب مقدمی است. طریقت آنجایی است که با علم شما یک تکلیفی تنجز پیدا نکند نه معرفت دیگری حاصل شود.

طریقی که ما در اصول و این‌ها می‌گوییم، یعنی تکلیفی مفروض است و این راه می‌شود برای اینکه آن تکلیف محقق بشود، ولی بحث علم شناخت عالم و طبیعت بر فرض هم که نگوییم نفسی محض است، مقدمه برای علم دیگری است - این علم شما را به یک علم دیگری می‌رساند، - عین صغری و کبری است که وقتی شما به آن توجه بکنید به این نتیجه می‌رسید. این صغری و کبری اگر بگوییم طریقی است یعنی همان مقدمه است نه اینکه تکلیف اجمالی داریم با این، آن برای شما تنجز پیدا می‌کند، طریقت به معنای خاص که در اصول مقابل غیریت قرار می‌گیرد، به این معنا است که علی‌الاجمال تکلیفی را می‌دانیم یا احتمال می‌دهیم، با این راه برای من واضح می‌شود که تکلیف چیست، بحث این است که علم شما مقدمه برای حصول یک علم دیگر می‌شود، این علم از حیث اینکه مقدمه‌ای برای حصول آن است بر آن علم تقدم دارد.

سؤال: آیا تویخات نمی‌رساند که طریقی است؟

جواب چطور مطمئن هستید که تویخات می‌رساند که طریقی است؟ مقدمیت این را می‌رساند یعنی وسیله‌ای برای رسیدن به آن علم است.

نکته اصولی

نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این است که دو بحث داریم و در اصول هم آمده است، در اصول می‌گفتیم که دو نوع مقدمه داریم؛ مقدمه علمیه و مقدمه عینی که توضیح دادیم.

مقدمه علمی و عینی

مقدمه علمی درواقع همان طریقتی است که آنجا گفته شده است و همین را از مقدمه واجب جدا می‌کنند. منظور از مقدمه واجب، مقدمه عینی است، چیزی که وجود او برای وجود امر بعد لازم است، اما مقدمه علمیه چیزی است که ممکن است نباشد، ولی تکلیف محقق شود.



توضیح:

گاهی علم و دانش من جنبه مقدمیت دارد، گاهی طریقت دارد، شناخت من به اینکه الان مکلف به فلان امر هستم یا نیستم، برای کسی که می‌خواهد تقلید بکند، در باب نماز و روزه و امثال این اینکه می‌داند تکالیفی دارد، اگر علم او هم نباشد ممکن است تکلیف او درست محقق شود، یعنی اتفاقاً به تکلیف واقعی خود عمل می‌کند؛ بنابراین تحقق برای علم فقط طریقت دارد، مقدمیت ندارد، نشانه طریقت و مقدمیت این است. اگر علم شما نباشد هم ذی مقدمه می‌تواند تحقق پیدا بکند، اینجا علم فقط نقش طریقت دارد ولی اگر جایی علم شما نباشد، چیز دیگری حاصل نمی‌شود، یا خود او مستقل ملحوظ است، اینجا جای طریقت نیست. ملاک طریقت و مقدمیت در اینجا این است.

گاهی ممکن است که در یک علم دو جهت جمع شود که موردنظر ما است، علم ما به آسمان و زمین و امثال این‌ها، ممکن است در هر دو جهت جمع باشد.

از یک جهت این علم ما را به خدا می‌رساند و با آن تکالیف تحقق پیدا می‌کند، ولی ممکن است این‌ها بدون علم هم حاصل شود، یعنی معرفت خدا و تنجیز تکالیف بدون راه شناخت عالم و طبیعت هم حاصل بشود، از این جهت نوعی طریقت دارد، ولی از جهت دیگر یک نوع علم و معرفت به خدا داریم که جز از این راه حاصل نمی‌شود و لذا نوعی مقدمیت دارد.

پس بعضی از مواقع علم ما جنبه طریقت دارد، بعضی از علوم ما جنبه مقدمیت دارد، ممکن است درجایی هر دو جهت در علم جمع شود، بعید نیست که علم به عالم و طبیعت که در اینجا می‌گوییم درواقع با یک مقدمه جنبه طریقت پیدا بکند، ولی به یک لحاظ هم که به نظر مهم‌تر هست جنبه مقدمیت آن هست، یک نوع معرفتی ملحوظ است که با تأمل در آیات خدا حاصل می‌شود، این مقدمه‌ای برای حصول آن معرفت است.

نمی‌خواهیم حیث طریقت را به‌طور کلی نفی بکنیم، ولی می‌خواهیم بگوییم که جنبه مقدمیت این، وضوح و بروز بیشتری دارد، برای اینکه شما می‌خواهید معرفتی نسبت به خدا پیدا کنید، بدین وسیله آن معرفت حاصل می‌شود؛ یعنی صغری و کبرائی است که شما را به نتیجه می‌رساند این جنبه حالت مقدمیت دارد.

روشن است که علم طریقی مستقیم به تکلیف تعلق نمی‌گیرد، منتهی اگر دایره طریقت را به این اندازه محدود نکنیم بگوییم علمی که موجب می‌شود تکالیف برای من تنجز پیدا بکند به این معنا بگیریم، حیث طریقی هم در این



هست ولی به معنای خاص اصولی، معلوم نیست اصطلاح خاص اینجا باشد. طریقت به اصطلاح اصولی قضیه دقیقاً محدود و مضبوط نیست، این دو جهتی که در این هست. همه این‌ها طرح سؤال است، مهم این است که آیا در اینجا مقدمیت ملحوظ است یا اینکه نفسیت دارد، یعنی به جای اصلی قضیه رسیدیم که آیا شارع که در این آیات ما را دعوت به تأمل در عالم و خلقت و زمین و زمان کرده است، همه یک وجوب مقدمی و یک امر مقدمی یا تکلیف مقدمی برای معرفت خدا و معاد و امثال این‌ها هستند چون نتیجه همه معرفت‌ها معرفت خدا و معاد بود آیا این امر مقدمی است یا نفسی است؟ قبل از اینکه به اصل بحث پردازیم یک مقدمه و نکته هم اینجا توجه داشته باشید که.

مقدمه و نکته

نفسی بودن منافات با این ندارد که چند مرتبه بر هم ترتب داشته باشند، مثل اهداف مترتبه در احکام تعلیم و تربیت که در اهداف مترتبه یک‌وقتی است که هدف واسطه‌ای ما ارزش ذاتی ندارد، فقط این هدف برای وصول به یک هدف بالاتر است.

اهداف واسطه‌ای دو نوع است:

- بعضی اهداف واسطه‌ای داریم که بالاستقلال هیچ اعتبار و ارزشی ندارد؛
- ولی گاهی یک هدف واسطه‌ای است که در حد خود اعتباری دارد گرچه مقدمه یک چیز بالاتر است، ما دقیقاً این بحث را در اصول داریم.

در اصول دو تقسیم در مورد واجب داریم: ۱- واجب مقدمی؛ ۲- واجب نفسی. این همان مقدمه و ذی‌المقدمه است.

تقسیم دیگری داریم: همین واجب نفسی: یا لِنَفْسِهِ است، یا لِغَيْرِهِ. این در کفایه آمده است یک تقسیم به واجب نفسی و غیره شده است و یک تقسیم به الواجب لِأَجْلِ نَفْسِهِ و الواجب لِأَجْلِ غَيْرِهِ، چیزی که الزام برای خود او روی آن آمده است یا به خاطر چیز دیگری الزام آمده است. در کفایه این سؤال فوری مطرح شده که شما واجب لغیره که می‌گویید پس وجوب نفسی نیست و مقدمه می‌شود، اگر به اصول مراجعه بکنید برای پاسخ به این سؤال حرف‌های متعددی زده شده است که این دو تقسیم چه نسبتی با هم دارند، واجب لِنَفْسِهِ و لغیره درواقع واجب مقدمی و واجب لِنَفْسِهِ است در جاهای نسبتاً دقیق کفایه هست، آنچه حق مسئله است و آنجا گفته شده این است که این واجب لغیره و لِنَفْسِهِ چند نوع توجیه دارد، یکی از توجیهات آن که توجیه درستی است این است که همانی که



واجب نفسی است درست است که وجوب دارد، ثواب و عقاب هم دارد، منتهی به دو شکل است؛ یک وقتی است که در عین این که نفسی است در عین حال یک نوع تقدم و وساطتی برای یک هدف بالاتری دارد، در عین اینکه نفسی است حالت لغیره دارد. در واقع می شود در واجبی دو حیث نفسی و غیری جمع باشد و واجبی که حیثیت آن کلاً غیری است مقدمی می شود.

سؤال: وجوب به معنای عام مراد است یا به معنای خاص؟

جواب: وجوب به معنای عام مراد است وجوب اعم از شرعی و عقلی، تصویر شرعی که داریم ممکن است قبول نکنیم. این است که با توجه به نکته ای که عرض کردم می توانیم به یک تقسیم سه بندی برسیم، بعضی واجبات محض مقدمیت هستند، بعضی از واجبات کاملاً استقلالی هستند؛ مثلاً ظلم یا عدل به عنوان یک واجب، اگر وجوب رعایت عدل بگیریم فرض بگیریم مقدمه چیز دیگری نیست، محض نفسی است و واجبات فراوانی داریم که دو حیث در آنها هست، هم حیث نفسی است و هم حیث غیری است، بسیاری از واجبات شرعی ما همین طور است یعنی در عین اینکه به لحاظ نفسی مرغوب فیه است و مورد ترغیب و الزام شرع است، یک نوع تقدم بر یک چیز دیگر هم دارد.

بسیاری از مواقع ذات عمل ارزش و موضوعیت دارد در عین حال مقدمه برای بالاتر هم هست. واجب مقدمی کنار برود بقیه واجبات باقی است. واجبات دو قسم است؛ بعضی محض در نفسیت هستند و لغیره بودن در آن نیست که غالباً همین طور است، در بعضی لغیره بودن هم ملحوظ است ولی منافات با نفسیت آن ندارد. اهداف واسطه ای که در تعلیم و تربیت هم گفته می شود از نوع سوم است اهداف واسطه ای یعنی اهدافی که به نحو نفسی استقلال و اعتباری دارد ولی در عین حال مقدمه چیز بالاتری هست.

سؤال: بالاخره چند تقسیم داریم؟

جواب: اگر دقیق منطقی بگوییم دو تقسیم داریم؛ تقسیم واجب به غیری و نفسی، بعد واجب نفسی را تقسیم می کنیم به لغیره و لنفسه، منتهی جمع که بکنید سه نوع واجب پیدا می شود.

این اصطلاح نظیر اصطلاحی است که در فلسفه داریم، بلکه عین آن است که در فلسفه می گوییم که در وجود رابط داریم که همان غیری است که گاهی هم به آن فی غیره می گویند، در بدایه و نهایه این طور دارد، یک وجود نفسی داریم که فی نفسه می گویند همین وجود نفسی فی نفسه گاهی لنفسه است، گاهی لغیره است، این فقط تشبیه به



آن بحث است، عین آن نیست اینجا هم این طور است، این سؤال مطرح است که در علم به عالم و طبیعت و کشف قوانین عالم و طبیعت قطعاً یک جنبه مقدمی هست، این مقدمه‌ای است که ما را به معرفت خدا و معاد می‌رساند. نوعی غیریت و مقدمیت در آن هست، ولی می‌خواهیم ببینیم که محض مقدمیت است، -هیچ اعتباری از نظر شرعی برای آن نداریم فقط محض مقدمیت است،- یا اینکه یک نوع واجب نفسی است که جنبه لغیره را هم دارد؟ این سؤال مهم و بزنگاه اصلی است که در اینجا مواجه می‌شویم.

جمع‌بندی بحث

مسیری که طی کردیم به بزنگاه اصلی قضیه رسیدیم که غیر از آن همه آیات و روایات که در حد وجوب عینی، وجوب کفایی و استحباب ما را به علم دینی ترغیب کرده بودند در علم غیردینی یعنی شناخت طبیعت و عالم و هستی، برای شناخت متعمقانه آن‌ها ترغیب و رجحان مولوی شرعی داریم و از این آیات رجحان استفاده می‌شود، منتهی سؤال این است که آیا این‌ها محض در مقدمیت هستند یا نوعی نفسیت هم در آن‌ها ملحوظ است؟ والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.